

شهبانوی ایران، سال هشتاد و هشتم بر تو مبارک باد!

سخنرانی عرفان قانعی فرد در مراسم تولد شهبانو فرح پهلوی در نیویورک

بانوان و مردان گرامی، ایرانیان سربلند، دوستداران ایران و دلبستگان به شکوه این سرزمین کهن؛

در سرگذشت ملت‌ها، نام‌هایی درخشان هستند که گذر روزگار رنگ نمی‌بازند؛ نام‌هایی که نه بر سنگ، بلکه بر جان مردمان نوشته می‌شوند؛ نه با فرمان برمی‌آیند و نه با فرمان از یاد می‌روند. این نام‌ها از آن کسانی است که سرنوشت خویش را با میهن گره زده‌اند؛ آنان که می‌توان تخت و تاج را از ایشان گرفت، اما نمی‌توان ایران را از جانشان جدا کرد. یا دلبستگی‌شان به کهن دیاری که خانه جانشان بوده. امروز، در بزرگداشت هشتاد و هشتمین زادروز شهبانو فرح پهلوی، از بانویی سخن می‌گوییم که هم شکوه پادشاهی را دیدند و هم تلخی غربت را؛ هم روزهای روشن سازندگی را شناختند و هم تاریکی شب‌های بلند دوری از میهن را. اما آنچه نام شهبانو را در دل ایرانیان جاودانه و ماندگار ساخته، نه تاج گوهرنشان، که مهر بی‌پایان ایشان به ایران است؛ مهری که نه رنج آن را فرسود و نه گذشت نزدیک به نیم‌سده از آن کاست.

بزرگی شهبانو در آن است که تاج را از سر برداشتند، اما ایران را هرگز از دل نهند؛ بانویی که از بلندای تخت پادشاهی را از دست دادند، اما بر تخت مهر مردم ایران، همچنان سربلند ماندند. او در این نیم قرن، یک آرزو را هرگز وانهاد: آزادی و سربلندی مردم ایران.... و سه نام را از یاد نبرد: خدا، شاه، میهن

هم‌میهنان؛

هنگامی که در 4 آبان سال ۱۳۴۶ - 59 سال پیش- تاج شهبانویی بر سر نهادند، آن رویداد فاخر، فراتر از یک آیین درباری بود؛ نشانی از دگرگونی جایگاه زن در روزگار ایران نوین، بانویی ایرانی در جایگاهی ایستاد که پیش از آن، تنها مردان نماد آشکار فرمانروایی بودند. اما زنی در کنار شاه، توانست از سایه بیرون آید، بیاموزد، بیندیشد، بیافریند و در ساختن آینده میهن سهم داشته باشد. آن تاج، هم نشان پادشاهی؛ و هم نشانی از دگرگونی جایگاه زن ایرانی در چهره رسمی کشور بود.

شهبانو با پشتیبانی از فرهنگ، هنر، آموزش و پاسداری از یادگارهای تاریخی ایران، در شناساندن چهره زن ایرانی دانا، خودباور و آفریننده سهم داشتند. زنی دانا، استوار، آراسته، خودباور و آگاه به جایگاه خویش. چهره‌ای دیگری از زن ایرانی را به جهانیان نشان دهند. امروز نیز زنان ایران، در راه آزادی پوشش، اندیشه و شیوه زندگی خویش ایستادگی می‌کنند؛ راهی که پیشینه‌اش به کوشش نسل‌های پیاپی زنان ایرانی بازمی‌گردد. از شکوه تاج‌گذاری یک زن تا فریاد آزادی‌خواهی زنان امروز، یک آرزوی دیرینه همچنان زنده است: زن ایرانی، خود بر سرنوشت خویش فرمان براند.

راه آزادی زنان ایران نه یک‌شبه آغاز شد و نه یک‌شبه به فرجام می‌رسد. این راه، دستاورد کوشش زنان بی‌شماری در گذر نسل‌هاست؛ و شهبانو فرح پهلوی یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های آن روزگار دگرگونی بودند. از همین روست که شهبانو فرح پهلوی در دل بسیاری از ایرانیان، فراتر از یک نام تاریخی، به جایگاه والای «مادر میهن» دست یافته‌اند. و چه نام پرمعنا و برآورنده‌ای! زیرا مادر بودن تنها زادن نیست؛ پرورده‌ای است، نگاهبانی است، چشم‌به‌راه ماندن است و مهر ورزیدن و دوست داشتن، حتی هنگامی که روزگار جز اندوه ارمغانی. پیش روی انسان نمی‌گذارد مادر میهن، بانویی است که در روزگار شکوه، کنار مردم ایستاد و ایران را در آغوش داشت و در روزگار غربت و اندوه، ایران را در آغوش جان نگاه داشت. دل از آنان برنگرفت.

دوستان گرامی؛

نزدیک به نیم‌سده از آن زمستان شوم ۱۳۵۷ می‌گذرد؛ زمستانی که در آن، تخت پادشاهی موقتاً فرو ریخت، اما برای میلیون‌ها ایرانی، به جای بهار آزادی، روزگار زندان و اعدام و هراس، تنگدستی و آوارگی، سرکوب و سیم‌روزی و فقر فرا رسید.

نزدیک به پنجاه سال است که میهن ما زیر بار فرمانروایی نعلین و عمامه ملای وحشی، بهای سنگینی پرداخته است پنجاه سال تاراج دارایی‌های ملی؛ پنجاه سال کوچ ناخواسته فرزندان ایران؛ پنجاه سال خاموش کردن صداهایی که چیزی جز آزاد زیستن نمی‌خواستند. سرمایه‌های ملی ما فرسود و چه مادرانی که امروز عزادار جگرگوشه‌هایی هستند که در سینه خاک سرد قبرستان‌ها، به ماتم نشسته‌اند.... پنجاه سال کهن دیار، از دست رفتن فرصت‌ها و جان‌ها را دید....

و امروز، ایران، این سرزمین کهن با آن همه گنجینه انسانی و طبیعی، که می‌توانست یکی از آبادترین و توانمندترین کشورهای جهان باشد، در سایه جنگ، فروپاشی اقتصادی و آینده‌ای ناپیدا ایستاده و با آینده‌ای آکنده از ناشناخته‌ها روبه‌روست است.

چه اندوه بزرگی است که سرزمینی با هزاران سال شکوه و فرهنگ، پس از نزدیک به پنجاه سال فرمانروایی ملایان، هنوز برای ابتدایی‌ترین خواسته‌های فرزندان، یعنی نان، آزادی و زندگی، بهایی چنین سنگین می‌پردازد. جنگ و دیگر هیچ!

و اینجاست که باید: از خود پرسیم: چه شد که سرزمینی با آن همه شکوه تاریخی، گنجینه‌های سرشار و فرزندان فرهیخته، با آن همه پیشینه درخشان به چنین روزگاری تلخ افتاد؟ چه شد که فرزندان ایران، به جای آباد کردن خانه پدری، در چهار گوشه جهان پراکنده شدند؟ چه شد که سرزمینی با آن همه سرمایه و سرچشمه زندگی، گرفتار چنین کویر وحشتی شد؟

پاسخ را باید در سرگذشت اندیشه و فکر ایرانی و ساختار قدرت در ایران جست؛ اما در میان این همه تلخی، یک سخن را هرگز نباید از یاد برد:

ایران، جمهوری اسلامی نیست؛ ایران، میهنی کهن‌تر از هر فرمانروایی و بزرگتر از هر دستگاه قدرت است. و دیرپاتر از هر اسلام ناب محمدی مَلائی شیعی ... حداقل 6300 سال بیشتر از 1400 سال جنایت و سیاهی و تباهی آنان. فرمانروایان می‌آیند و می‌روند، تخت‌ها برپا می‌شوند و فرو می‌ریزند؛ اما ایران می‌ماند و می‌بالد، و دوباره آباد می‌شود و آزاد زیرا ایران نه دارایی فرمانروایان، که خانه جاودان یک ملت است. جان ایران، تا هنگامی که در سینه فرزندان می‌تپد، زنده خواهد ماند. زیرا هیچ ملتی برای همیشه زاده نشده است که در بند و اسارت بماند

امروز، در سایه بیم جنگ با آمریکا و اسرائیل، بیش از هر زمان باید میان سرنوشت مردم ایران و سرنوشت دستگاه فرمانروایی ملایان - خط و مرزی روشن کشید. هیچ ایرانی آزاده و میهن‌دوستی از ویرانی شهرها، جان‌باختن کودکان و نابودی دارایی‌های ملی خشنود و شادمان نمی‌شود؛ اما هیچ فرمانروایی نیز نباید پشت نام ایران پنهان شود و ماندگاری خویش را با ماندگاری میهن یکی بداند. ما از تحقیر ملا و سپاه و نابودی و تباهی آنان خوشحالیم.. آنان نه فرزندان ایران بلکه قوم یاجوج ماجوج ضد ایران و وحشی صفت اند که مایه ننگ و عار ایران اند... گروهی جنگ افروز و آدمکش و ضد ایران ... سرنوشت آنان با سرنوشت ملت ایران یکی نیست. ایران باید از گزند جنگ در امان بماند، از بند خودکامگی رهایی یابد و فردای خویش را به دست فرزندان بسپارد.

بانوان و آقایان؛

یکی از شگفتی‌های تلخ روزگار ما ایرانیان آن است که برخی از دست‌اندرکاران زمستان بی بهار ۱۳۵۷، پس از نزدیک به نیم‌سده، همچنان با شاه و خاندان پهلوی در ستیزند؛ گویی گذر زمان برای آنان در همان زمستان باز ایستاده. همچنان در آن زمستان شوم ایستاده‌اند... گویی زمان برای آنان از حرکت بازمانده و همچنان در گذشته مملو از کینه و عقده می‌زیند. اما تاریخ، خانه‌ای نیست که بتوان تا همیشه در یکی از اتاق‌های آن زندانی ماند. گذشته را باید شناخت، کاوید و از آن آموخت؛ نه آنکه فردای یک سرزمین را در بند دیروز نگاه داشت. پرسش اینجاست: آیا پس از نزدیک به پنجاه سال، هنگام آن نرسیده است که به جای جنگیدن با پادشاهی پایان‌یافته، درباره فرمانروایی امروز و آینده ایران سخن بگوییم؟ و روی فروپاشی و تغییر رژیم تمرکز کنیم.... اما کسی از این جماعت کر و کور و هوچی و بی صفت، پاسخ گو نیست...

و درست در همین‌جاست که به یکی از ویژگی‌های برجسته خاندان پهلوی می‌رسیم: بردباری. نزدیک به پنجاه سال، این خاندان آماج دشنام، ناسزا، تهمت، زخم‌زبان و دشمنی گروه‌های گوناگون بوده است. از کارگزاران جمهوری اسلامی و وابستگان به دستگاه فرمانفرمایی آخوندی گرفته تا برخی از بازماندگان و جنازه‌های متحرک اندیشه‌های سال ۵۷؛ از دشمنان پادشاهی تا کسانی که هنوز همه جهان را از دریچه کینه‌های کهنه می‌نگرند. اما آنچه در رفتار همگانی خاندان پهلوی برجسته مانده، پافشاری بر آینده ایران به جای فراخواندن مردم به کینه‌جویی است. چه بسیار سخنان تلخی که شنیدند. چه بسیار بی‌حرمتی‌ها که دیدند. چه بسیار زخم‌ها که بر دل نشاندند. و با این همه، در گفتارشان، آرزوی آینده‌ای بهتر برای ایران، جایگاهی برجسته‌تر از کینه‌جویی داشته است.

بزرگی آدمی را در روزگار توانمندی نمی‌توان به‌درستی سنجید؛ بزرگی آن‌گاه آشکار می‌شود که همه‌چیز را از او بگیرند و او همچنان از کینه‌جویی سر باز زند. در هنگامه رنج و شکست باید شناخت؛ آن‌گاه که می‌تواند دل به کینه بسپارد، اما بردباری را برمی‌گزیند. آسان است که بر تخت بنشیند و از گذشت سخن بگویی. دشوار آن است که از تخت فرو افتاده باشی، سال‌ها از خانه و میهن دور مانده باشی، عزیزانت را از دست داده باشی، و باز هم آرزویت آبادانی همان سرزمین باشد. با این همه، در چهره و سخن ایشان، هنوز می‌توان دل‌بستگی به زندگی و امید به آینده ایران را دید. همچنان می‌توان امید به فردای ایران را یافت. و این بردباری و امید، از نگاه من، بزرگترین شکوه شهبانوست. نه گوهرهای تاج. نه تالارهای کاخ. نه آیین‌های باشکوه پادشاهی. بلکه آن نیروی درونی که نمی‌گذارد انسان، در برابر تلخی سرنوشت، از پا بیفتد.

هم‌میهنان گرامی؛

امروز ایران در گذرگاهی سرنوشت‌ساز و راهی سنگلاخ ایستاده است؛ در میانه کویری از هراس بی‌اعتمادی، سرکوب و فرسودگی میهن ما از کویری سوزان می‌گذرد؛ اما هیچ کویری هر اندازه پهناور، بی‌پایان نیست و هیچ شبی هر اندازه بلند، خورشید را برای همیشه در بند نگاه نمی‌دارد. در این مجلس و محفل امروز، بر این باوریم که نام پهلوی می‌تواند در گذر از این بن‌بست تاریخی، پیونددهنده بخشی از نیروهای ملی و گذر از بن‌بست کنونی باشد و شاهزاده رضا پهلوی در فراهم آوردن زمینه‌گذاری سامان‌یافته سهمی برجسته داشته باشند.

اما گذر از فرمانروایی ملایان، پایان راه نیست؛ آغاز راهی است که باید به آزادی گزینش مردم بینجامد. پهلوی می‌تواند نام گذرگاهی در تاریخ ایران باشد؛ اما این مردم ایران‌اند که باید در پای صندوق رأی، فردای میهن خویش را برگزینند. هیچ آینده‌ای نباید بر مردم ایران تحمیل شود؛ نه پادشاهی، نه جمهوری و نه هیچ شیوه دیگری از فرمانروایی. برترین داور سرنوشت ایران، خواست آزاد مردم ایران است. مردمی که سال‌ها از حق گزینش آزادانه سرنوشت خویش دور نگه داشته شده‌اند، باید بتوانند در آرامش، با آگاهی و بی‌هراس، درباره آینده کشورشان داورى کنند.

اما آزادی، تنها رهایی از بند گذشته نیست؛ توانایی ساختن فردایی است که در آن، دادگری جای بیداد، راستی جای دروغ و همبستگی جای دشمنی را بگیرد. ایران به کینه‌جویی تازه نیاز ندارد؛ به دادگری نیاز دارد. به خون‌خواهی بی‌پایان نیاز ندارد؛ به راستی و بازسازی نیاز دارد. و بیش از هر چیز، به آشتی و همبستگی فرزندان خویش نیاز دارد.

بانوان و مردان گرامی؛

اکنون، در پایان این گفتار، بار دیگر به بانویی بازمی‌گردیم که امروز برای بزرگداشت زادروزش گرد آمده‌ایم. شهبانو فرح پهلوی، در هشتاد و هشت سالگی، تنها یادآور روزگاری سپری‌شده نیستند؛ ایشان برای دوستدارانشان، پلی میان شکوه دیروز و امید فردای ایران‌اند. نشانه پیوندی گسست‌ناپذیر میان گذشته و آینده‌اند روزگار می‌تواند سرنوشت آدمیان را دگرگون سازد، اما نمی‌تواند آنچه را با مهر و بردباری در یاد یک ملت نقش بسته است، به‌آسانی از میان ببرد.

شهبانوی گرامی؛

هشتاد و هشتمین زادروزتان خجسته باد! سال هشتاد و هشتم بر تو مبارک باد... امروز، از نیویورک، از آن سوی آب‌ها، از دل ایرانیانی که هنوز چشم به آینده میهن دوخته‌اند، برای شما تندرستی، آرامش و سال‌هایی روشن آرزو می‌کنیم. باشد که روزی در ایران آزاد، مادران دیگر فرزندان‌شان را با اشک راهی آوارگی نکنند؛ دختران ایران بی‌هراس از زندان و تازیانه زندگی کنند و هیچ ایرانی برای اندیشیدن، نوشتن و آزادانه زیستن، بهایی به سنگینی جان نپردازد. باشد که میهن ما بار دیگر جایگاه دانش، آزادگی، زیبایی و شکوه شود. و باشد که سال دگر که زادروز شهبانوی ایران، نه در غربت و آن سوی آب‌ها، که در آغوش میهن و در روشنای آسمان ایران گرامی داشته شود. و میان شاهزاده‌ها و شاه دخت‌های جوان ایرانی زادروزتان خجسته، شهبانوی ایران.

جاوید شاه. پاینده ایران.